

کتاب فارسی علوی صفحه ی 76

۶ مانند نمونه کمال کن.

.....ما کتاب.. خواندیم.

.....شما کتاب خواندید

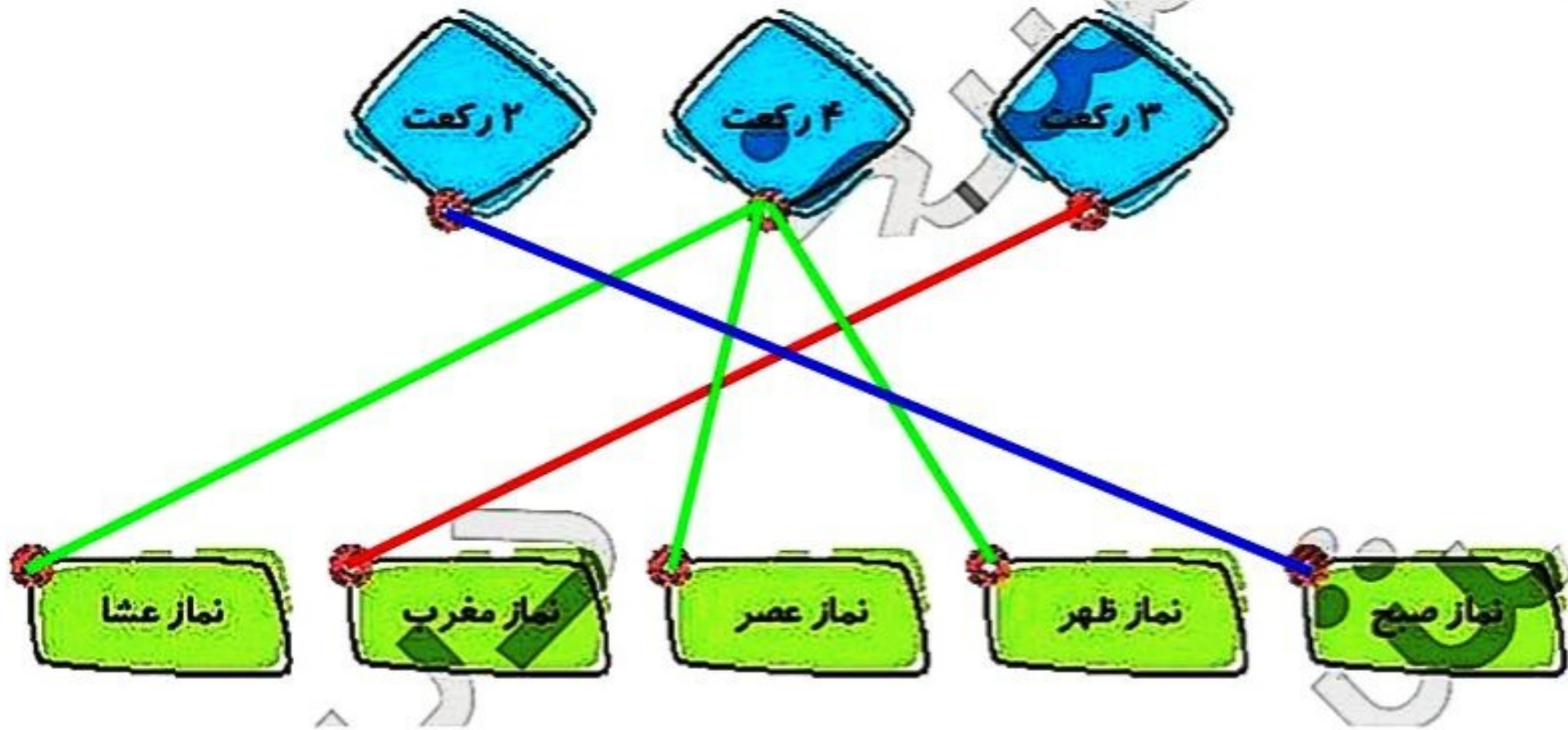
.....آن ها کتاب خواندند

من کتاب خواندم.

.....تو کتاب خواندی

.....او خواند

۷ هر یک از قطعات ردیف بالا را به طور مناسب به قطعات ردیف پایین وصل کن.



کلمه‌ی مناسب را انتخاب کن و روی کلمه‌ی نامناسب خط بکش.

سال گذشته ما همه با هم به خانه‌ی خاله زهرا در روستا ~~(رفتیم)~~ رفتیم. ما هر روز صبح زود از خواب بیدار ~~(می شدیم)~~ می شدیم. خاله زهرا بعد از نماز چای را آماده ~~(می کرد)~~ می کرد و برای صبحانه شیر تازه ~~(می آورد)~~ می آورد. بعد ما به صحرا ~~(می رفتیم)~~ می رفتیم. من تمام روز با بچه‌ها بازی ~~(می کردم)~~ می کردم. مردم روستا کارهای مختلفی ~~(داشتیم)~~ داشتند. بعضی از آن‌ها نان ~~(می پختند)~~ می پختند. بعضی از آن‌ها قالی ~~(می بافتم)~~ می بافتم. بچه‌ها نیز در کارها به بزرگ‌ترها کمک ~~(می کردیم)~~ می کردند.

۱ با توجه به سوالات داده شده، گزینه‌ی مناسب را انتخاب کن.

الف: به ترتیب به ،کسی که میوه می‌فروشد، و ،کسی که ساعت می‌سازد، و ،کسی که کتاب می‌فروشد، چه می‌گویند؟

۲ میوه‌فروش. ساعت‌فروش. کتاب‌فروش

۴ میوه‌فروش. ساعت‌فروش. کتابدار

۱ میوه‌فروش. ساعت‌ساز. کتاب‌فروش

۳ میوه‌فروش. ساعت‌ساز. کتابدار

فارسی دوم دبستان



ب: در جای خالی چه کلمه‌ای مناسب است؟ غذا می‌خوریم.

(۱) من

(۲) شما

(۳) آنها

(۴) ما

پ: املاي کدام واژه نادرست است؟

(۱) وضوخانه

(۲) چله‌قراق

چلچراغ

(۳) حرم

(۴) اذان

ت: سوگلي با چه حیواناتی صحبت کرد؟

(۱) خروس - کلاغ - گنجشک

(۲) دارکوب - کلاغ - گنجشک

(۳) خروس - فیل - گنجشک

(۴) همد - کلاغ - گنجشک

ث: به جایی که در آن دارو می‌فروشند، چه می‌گویند؟

(۱) داروفروشی

(۲) داروساز

(۳) داروخانه

(۴) گزینه‌ی ۱ و ۲ هر دو صحیح هستند.

ج: جمله‌ی زیر، با کلمه‌های کدام گزینه کامل می‌شود؟

..... شما دیروز به بازار رفتید.

(۱) او - رفتی

(۲) شما - رفتید

(۳) ما - رفتند

(۴) من - می‌روم

خوانش و پردازش



داستان زیر را بخوان و به سؤالها پاسخ بده.

۱۰

پرنده‌ای بر بالای دیواری نشسته بود و به دانه‌هایی نگاه می‌کرد که درون دام ریخته بودند. از طرفی گرسنه بود و دلش می‌خواست دانه‌ها را بخورد. ولی از دام ترسیده بود. نمی‌دانست چه کار کند. گرسنه بود. روزهای زیادی غذا نخورده بود، اما اگر به سمت دانه‌ها می‌رفت، در دام می‌افتاد و دیگر نمی‌توانست صحرا و دشت را ببیند و پرواز کند. سرانجام تصمیم خود را گرفت. به سمت دانه‌ها رفت و در دام اسیر شد. پرنده‌ای دیگر همان اطراف بود. او دام و دانه‌ها را دیده بود، اما سمت آن‌ها نرفته بود. پس، وقتی پرنده‌ی اسیر را دید، از اینکه خودش در دام گرفتار نشده بود، بسیار خوشحال شد.

«مثنوی معنوی مولانا، دفتر سوم»